

# کتاب الملة

کتاب الملة / ۲۹۳

ابونصر فارابی

ترجمه محسن مهاجرنیا

## اشاره:

کتاب «الملة» در مجموعه آثار سیاسی فارابی از جایگاه نظری ویژه‌ای برخوردار است. فارابی در این کتاب با تقسیم علم مدنی به دو بخش فلسفه مدنی و فقه مدنی و ایجاد تناظر تئوریک بین آن دو، در واقع مبنایی نظری برای دیگر مباحث سیاسی خود در آثارش چون آراء «اهل مدینه فاضله»، «سیاست مدنی»، «فصول مدنی» و «احصاء العلوم» تدارک دیده است این کتاب توسط محسن مهدی، محقق عراقی، احیاء و مورد بررسی انتقادی قرار گرفته است. مشخصات کتابشناختی کتاب «الملة» به شرح ذیل است: ابونصر فارابی، کتاب الملة و نصوص اخرى، تحقیق محسن مهدی، بیروت: دارالمشرق، ۱۹۸۶.

یکم: ملة (دین و آیین) عبارت است از آراء و افعال وضع شده، مقید به شرایطی که رئیس اول برای جمع وضع می‌کند. و هدف او این است که به مدد بهره‌گیری مردمان از دین، به غرضی که در مورد آنها دارد، نائل شود و یا به کمک آنان، به غرض مشخص برسد. و جمع، ممکن است عشیره باشد و ممکن است مدینه (شهر) یا ناحیه باشد و ممکن است امت بزرگ و یا امتهای بسیار باشد. و رئیس (اول) اگر فاضل باشد و ریاستش هم در حقیقت فاضله باشد، همانا در تقدیر و ترسیم دین، خواهان آن است که هم خود و هم همه کسانی که تحت ریاستش هستند به سعادت قصوی که سعادت حقیقی است، برسانند. و البته آن دین و آیین باید فاضله باشد.

و اما اگر ریاست آن رئیس، جاهلانه باشد، غرض او از وضع و ترسیم آن دین، این است که به واسطه آن جمع، به خیری از خیرات جاهلی نائل شود که آن خیر، یا «خیر ضروری» است که عبارت از تندرستی و سلامتی است و یا ثروت و یسار است و یا لذت و کرامت و جلالت و یا غلبه است. و رئیس تنها خود، به مدد آن خیر به کامیابی و خوشبختی می‌رسد و سایرین که تحت ریاست او هستند، ابزار و آلت‌هایی قرار داده می‌شوند که به واسطه آنها، او به غرض خویش نائل می‌شود و آن را استمرار می‌بخشد. و یا آنکه با وضع دین، می‌خواهد آنها را به این خیر برساند، بدون اینکه خویش از آن بهره‌ای ببرد و یا آنکه می‌خواهد هم خود و هم مرئوسان را به خیر نائل کند و این دو قسم اخیر، برترین رؤسای جاهلیه هستند.

و اما اگر ریاست رئیس، «ریاست ضلالت» باشد - به این معنا که برای خود، گمان فضیلت و حکمت برد و کسانی که تحت ریاستش هستند نیز چنین تصور و اعتقادی پیدا کنند، بدون آنکه او اهل فضیلت باشد - چنین رئیسی، مقصودش این است که خود و مرئوسانش را به هدفی که تصور می‌کند «سعادت قصوی» است، برساند و حال آنکه چنین سعادت حقیقت ندارد. و اما اگر ریاستش «ریاست تمویه» باشد، از آن جهت که اراده و آهنگ آن را دارد، بدون آنکه مرئوسانش متوجه آن باشند.

در حقیقت آنها بر این باور و تصور هستند که ریاست او از فضیلت و حکمت

برخوردار است؛ در حالی که هدف او از آنچه ترسیم می‌کند، ظاهراً این است که خود و سایرین را به سعادت قصوی برساند؛ اما در باطن، قصدش این است که به وسیله آنها، خودش به یکی از خیرات جاهلی نائل شود. اما رئیس اول فاضل، در واقع کسی است که حرفه زمامداری اش مرتبط با وحی الهی است و از طریق آن وحی، رئیس اول، افعال و آرایبی که در دین و «ملة فاضله» هست، به یکی از دو وجه یا به هر دو وجه ذیل، تقدیر و وضع می‌نماید. اول اینکه، همه دین به صورت وضع شده یکجا به او وحی بشود و دیگر اینکه، رئیس اول به مدد قوتی که از طریق وحی و خداوند اخذ نموده، در نتیجه شرایطی که برای وضع آراء و افعال فاضله لازم است، برایش آشکار و فراهم شده است. یا آنکه بخشی از ملة و آیین، به صورت اول و بخشی، به صورت دوم وضع می‌شود و (اما) در مورد کیفیت وحی الهی به انسان و چگونگی حصول توانایی ناشی از وحی و خداوند در انسان، اینها «در علم نظری» تبیین شده است.

**دوم:** آرایبی که در ملة فاضله هستند (به دو بخش تقسیم می‌شوند) بخشی از آن آراء در امور نظری است و بخش دیگر آراء، در امور اداری است. اما آرایبی که در امور نظری است (به شش قسم تقسیم می‌شود):

الف - آراء نظری که با آن خداوند تبارک و تعالی توصیف می‌شود.

ب - آرایبی که با آن، موجودات روحانی (روحانیون) و مراتب آنها در بین خودشان و منزلتشان در پیشگاه خداوند و همچنین کار ویژه و فعل هر کدام از آنها را توصیف می‌کند.

ج - سپس وجود عالم است و آرایبی که عالم و اجزاء و مراتب اجزای عالم را توصیف می‌کند. و چگونگی حدوث «اجسام اول». اول اینکه بعضی از این اجسام، آنهایی هستند که اصول و مبانی سایر اجسام قرار می‌گیرند. سپس اجسامی هستند که به تدریج حادث شده‌اند و از بین رفته‌اند، و چگونگی حدوث سایر اجسام از آن اصول و مراتب آنها، و همچنین کیفیت ارتباط متقابل و انتظام همه چیزهایی که در عالم وجود دارد و اینکه قانون عدالت در همه آنها جاری است و هیچ‌گونه جور و ستمی روا نیست و در نهایت، منزلت و جایگاه هر کدام از آن چیزها نسبت به خداوند و موجودات روحانی چیست؟

د- (آرایی که) وجود انسان و حصول نفس در او و همچنین در مورد عقل و مرتبه آن در عالم و منزلتش در پیشگاه خداوند و موجودات روحانی را (توصیف می‌کند).  
 ه- آرایی که به توصیف چیستی نبوت و چگونگی وحی می‌پردازد.  
 و- آرایی که به توصیف مرگ و حیات اخروی و سعادت‌ی که در انتظار انسانهای فاضل و نیکوست و شقاوتی که در حیات اخروی در انتظار انسانهای فرومایه و تبه‌کار است، می‌پردازد.

و اما بخش دوم یعنی آرای ارادی (به چهار قسم تقسیم می‌شود):

الف - آرایی که به مدد آنها، انبیاء و ملوک فاضل و رؤسای نیکو و امامان هدایت و حقیقت؛ یعنی کسانی که به صورت متوالی در زمان گذشته بوده‌اند، توصیف می‌شوند و داستان مشترک همه آنها و سرنوشت و اعمال خیر اختصاصی هر کدام و سرنوشتی که در آخرت برای آنها و پیروانشان از اهل مدینه‌ها و امته‌ها هست، بیان می‌گردد.

ب - آرایی که به مدد آنها، ملوک فرومایه و رؤسای تبه‌کار چیره شونده از اهل جاهلیت و پیشوایان گمراهی کسانی که در زمان گذشته بوده‌اند، توصیف می‌شوند و داستان مشترک همه آنها و سرنوشت و اعمال شر اختصاصی هر کدام و سرنوشتی که در آخرت برای آنها و پیروانشان از اهل مدینه‌ها و امته‌ها خواهد بود، بیان می‌گردد.

ج - بخشی از آرای ارادی، به توصیف فرمانروایان فاضل و پیشوایان نیکو و امامان حقیقت که در زمان حاضر هستند و بیان آنچه در آن با پیشینیان مشترک بوده‌اند و آنچه از افعال خیر هر کدام به صورت اختصاصی دارند، می‌پردازد.

د - بخش دیگر از این آراء، در آن رؤسای تبه‌کار و پیشوایان گمراهی و اهل جاهلیت، کسانی که در زمان حاضر هستند و داستان مشترک آنها با پیشینیان و اعمال شر اختصاصی آنها و آنچه در آخرت بدان رجوع می‌کنند، توصیف می‌شود.

و شایسته است صفاتی را که به مدد آنها، چیزهای تحت آرای دین توصیف می‌شوند، صفاتی باشند (که بتوان با آنها) همه آنچه را در مدینه هست از جمله فرمانروایان و رهبران و خدمتکاران و مراتب هر کدام و ارتباط آنها با یکدیگر و تبعیت بعضی از بعض دیگر به تخیل شهروندان در آورد و همچنین همه آنچه برایشان ترسیم

می شود، تا موارد توصیف شده را به صورت مثالی و نموداری درآورد تا در مراتب و اعمالشان از آن پیروی نمایند. اینها همان آرای هستند که در دین وجود دارند. (تا اینجا بخش آرای ملة بود).

**سوم:** و اما بخش افعال ملة نیز نیز بر هشت قسم است:

**الف -** اولین بخش افعال و گفتارهایی هستند که با آنها، خداوند تعظیم و تمجید می شود.

**ب -** افعالی و گفتارهایی که به مدد آنها، موجودات روحانی و ملائکه تعظیم می شوند.

**ج -** افعال و گفتارهایی که به مدد آنها، انبیاء و فرمانروایان فاضل و رهبران نیکو و پیشوایان هدایت، کسانی که در گذشته بوده اند، تعظیم و تکریم می شوند.

**د -** سپس آنچه به مدد آن، فرمانروایان فرومایه و تبهکار و پیشوایان گمراهی که در گذشته بوده اند، تحقیر و تقیح می شود.

**ه -** آنچه با آن، فرمانروایان فاضل و رؤسای نیکو و پیشوایان هدایت در زمان حاضر، تعظیم می شوند.

**و -** آنچه که با آن، فرمانروایان فرومایه و رؤسای تبهکار و پیشوایان گمراهی در زمان حاضر، تحقیر می شوند.

**ز -** بعد از بیان فوق، در بخش افعال لازم است، افعالی وضع و تعیین شود که همه رفتارها و معاملات اهل مدینه به واسطه آن انجام گیرد، خواه در مواردی که فرد فی نفسه خودش باید بدان عمل کند و یا در تعامل و معاشرت با دیگران می خواهد رفتار نماید.

**ح -** در همه موارد بخش افعال دین، عدالت باید تعریف شود.

اینها بخشی از اموری بود که دین فاضل مشتمل بر آنهاست.

**چهارم:** ملة و دین تقریباً اسم مترادف هستند؛ همان طوری که شریعت و سنت مترادفند و شریعت و سنت از دیدگاه اکثر (اهل زبان و دین) دلالت بر افعال مقدره از دو جزء ملة داشته و بر آنها اطلاق می شوند. و ممکن است گاهی آرای مقدره، با عنوان «شریعت» نامگذاری شود؛ در آن صورت شریعت و ملة و دین هر سه، اسامی مترادف

می شوند. (اما) ملة از دو جزء تشکیل شده است: جزء اول، تعیین حد و مرز آراء و جزء دوم، تقدیر و وضع افعال. اما بخش اول؛ یعنی آرای محدوده در دین، خود بر دو قسم است:

- ۱- یا رأیی است که با اسم خاص تعبیر می شود و عادتاً دلالت بر ذات خویش دارد.
- ۲- و یا رأیی است که با عنوان مثالی و محاکاتی تعبیر آورده می شود. بنابراین، آرای مقدره‌ای که در ملة فاضله وجود دارد، دو قسم است؛ یا حق است و یا مثالی حق. و به طور کلی آرای حق، عبارت است از چیزی که انسان به نفس خود؛ یا از راه علم اولی و یا از راه برهان، بدان یقین حاصل نماید و هر آیینی که از نوع اول (آرای حق) نباشد، داخل در آرای می شود که انسان نه به ذاته و نه با برهان، نمی تواند به آن یقین پیدا نماید (و از طرفی) مثال و حکایت برای چیز دیگری که با یکی از دو وجه فوق می توان به آن یقین نمود، هم نیست، چنین آیینی دین و «ملة ضلالت» و گمراهی است.

**پنجم:** پس ملة فاضله، شبیه به فلسفه است؛ همان طوری که فلسفه دو بخش نظری و عملی دارد و بخش نظری فکری آن، عبارت است از اموری که هر گاه آدمی بدان علم حاصل نماید، نمی تواند به آن عمل کند و بخش عملی هم عبارت است از آن قسمتی از فلسفه که هر گاه انسان به آن علم یقین پیدا نمود، می تواند بدان نیز عمل کند؛ دین نیز این دو بخش را دارد. و بخش عملی دین، همان است که کلیاتش در فلسفه عملی بیان شده است.

به این معنا که بخش عملی دین، عبارت از آن کلیاتی است که مشروط به شرایط مشخصی است. پس آن قسمتی که مقید و مشروط به شرایط مشخصی است، اخص از موارد مطلق غیر مشروط می باشد؛ مثلاً وقتی می گوئیم «انسان کاتب»؛ این گزاره، اخص از این است که به صورت مطلق گفته شود، انسان. بنابراین، تمام شرایع فاضله، تحت کلیات فلسفه عملی قرار می گیرند. (اما) آرای نظری که در دین وجود دارد، براهین آن در فلسفه نظری آمده است و در دین، بدون استدلال و برهان پذیرفته شده است. در نتیجه، هر دو جزء نظری و عملی دین، تحت دو جزء نظری و عملی فلسفه قرار می گیرند؛ زیرا وقتی گفته می شود که این چیز جزء آن علم است یا تحت آن علم است، به دو صورت قابل

تصور است: یا آنکه براهینی که بر آن اقامه می‌شود، در علم دیگر است و در اینجا بدون برهان ارائه شده است؛ یا آنکه آن علم دیگر، مشتمل بر کلیات است و اسباب امور جزئی تحت خود را اعطا می‌کند. پس بخش عملی فلسفه، اعطاکننده اسباب ایجاد شرایطی است که افعال را مشخص می‌نماید که به خاطر چه چیز مشروط شده‌اند و با آن شرایط، به چه غرض خاصی می‌توان رسید. و اگر علم به چیزی، علم برهانی باشد، پس آن جزء، داخل در فلسفه است. همان است که برهان و استدلال افعال مقدره در دین فاضل را اعطا می‌نماید و جزء نظری فلسفه در حقیقت اعطاکننده براهین جزء نظری در دین است. لذا به‌طور کلی فلسفه، براهین مجموعه دین فاضل را ارائه می‌دهد. بنابراین فن زمانداری که دین فاضل از آن ناشی می‌شود، تحت فلسفه قرار دارد.

**ششم:** و هنگامی که جدل موجب ظن قوی می‌شود در همه یا بیشتر مواردی که براهین موجب یقین می‌شوند و خطابه، موجب اقناع در سایر مواردی که شأنیت برهان و جدل ندارند؛ مع الوصف، دین فاضل تنها برای فیلسوفان یا کسانی که توانایی فهم مسائل را از طریق فلسفه دارند، نیست؛ بلکه بیشتر کسانی که در هنگام یاد گرفتن و فراگیری آرای دینی هستند و افعال دینی را فرا می‌گیرند از چنین منزلتی برخوردار نیستند و این عدم قدرت بر فلسفه، یا بالطبع است و یا به این جهت که از فلسفه روی گردان می‌باشند. و اینها از کسانی نیستند که مشهورات و اقناعیات را نفهمند. در نتیجه، جدل و خطابه بسیار سودمند هستند تا به وسیله آن دو، آرای دین در نزد شهروندان تصحیح شود و به واسطه آن دو، دین یاری شود و شبهات از آن دفع گشته و در جانها مستقر شود (اثر بگذارد) و در مقابل مغالطه‌ها و گمراهیها و دشمنیها، دین یاری بشود.

**هفتم:** و رئیس اول، گاهی دچار مشکل و عارضه‌ای می‌گردد و نمی‌تواند افعال دین را به تمام و کمال وضع نماید و تنها به تعیین بخش اعظم آن مبادرت می‌ورزد و همین امر، سبب می‌شود که گاهی در بعضی از موارد وضع شده، شرایط را به طور مستوفایا وارد؛ بلکه ممکن است بسیاری از افعالی که شأنیت تعیین و تقدیر دارند، به دلایلی چند برآورده نشوند (از جمله این دلایل می‌توان به موارد پنجگانه ذیل اشاره کرد)

۱- یا به این دلیل که قبل از انجام همه موارد، مرگ فرا برسد.

۲- و یا به خاطر اشتغال به مسائل ضروری؛ همانند جنگ و غیره، از پرداختن به تقدیر افعال ملة باز بماند .

۳- و یا عدم پرداختن بدان، به این جهت است که رئیس معمولاً به تناسب تک تک حوادث و عوارضی که خود مشاهده می‌کند و یا از او سؤال می‌شود، به تقدیر افعال و تعیین سنت و تشریح شریعت متناسب با همان نوع خاص از حوادث می‌پردازد .

و چون همه عوارض و حوادث در زمان و مکان او واقع نشده، طبیعی است که رئیس اول در مورد بسیاری از چیزهایی که در زمان و مکان دیگری حادث شده‌اند و نیاز به تقدیر و تشریح متناسب خود دارند، هیچ‌گونه حکمی تشریح نکرده است .

۴- یا آنکه رئیس اول به تشریح و تقدیر افعالی بسنده کرده است که گمان می‌کند و یا علم دارد که آنها اصول کلی‌اند و دیگران (بعد از او) می‌توانند به عدد آن اصول، به استخراج و استنباط سایر افعال مبادرت نمایند. بنابراین، او تنها به تشریح کیفیت و کمیت لازم افعال می‌پردازد و باقی افعال را رها می‌کند؛ زیرا بر این باور است که دیگران اگر اراده آن را داشته باشند و در پی آن بروند، می‌توانند با استفاده از اصول، آنها را استخراج نمایند .

۵- و یا آنکه رئیس اول بر این باور است که ابتدا به تشریح افعالی بپردازد که از اهمیت و توان برتر و سود زیادتر و غنای بیشتر و مفیدتر در تشکیل مدینه و ارتباط و انتظام آن برخوردار هستند .

بر این اساس او تنها این موارد را تشریح می‌کند و باقی موارد را یا به وقت فراغت و می‌گذارد و یا به این دلیل که سایرین اگر در پی آن باشند، توانایی استخراج حکم آن را دارند؛ خواه در زمان او باشند و یا بعد از وفاتش در زمان دیگر باشند .

**هشتم:** چنانچه رئیس اول وفات نماید و بعد از او کسی که در همه احوال همانند او است، جانشین گردد می‌تواند به تشریح و تقدیر مواردی که رئیس اول، حکم آن را اهمال گذاشته، مبادرت ورزد و البته به این اکتفا نمی‌شود؛ بلکه می‌تواند بسیاری از موضوعات مقدر شده توسط رئیس اول را تغییر دهد و بر خلاف آن، دست به تشریح بزند طبیعی است. این، در صورتی است که بدانند این تشریح در زمان او اصلاح است نه به این دلیل که



رئیس اول خطا کرده است؛ بلکه به این جهت که رئیس اول چیزی را وضع کرده بود که در زمان خودش اصلح بود و وی هم چیزی را وضع می‌کند که بعد از زمان رئیس اول، اصلح است؛ به طوری که اگر رئیس اول هم، زمان جانشینش را مشاهده می‌کرد (درک می‌کرد)، او نیز همان تغییر را اعمال می‌نمود.

و قضیه در جانشین رئیس سوم، به جای رئیس دوم و رئیس چهارم، به جای رئیس سوم نیز از این قرار است. چنانچه رئیس آتی در همه احوال همانند رئیس سابق باشد، او نیز می‌تواند در همه مواردی که رئیس سابق حکم چیزی را تعیین نکرده رأساً اقدام به تشریح کند و می‌تواند مقدرات قبلی را نیز تغییر دهد، همان طوری که رئیس قبلی هم اگر در زمان او زنده بود، همین تغییرات را اعمال می‌نمود.

نهم: و اما هر گاه (رئیس اول و) یکی از این پیشوایان نیکو، کسانی که پادشاهان حقیقی هستند، از دنیا بروند و کسی که در همه احوال مماثل و همانند اوست، جانشین وی نگردد، در این صورت لازم است که در همه افعال و اعمالی که در جوامع و مدینه های تحت ریاست اوست، از مقدرات گذشته تبعیت شده و با آن مخالفت نگردد و تغییری در آن صورت نگیرد، بلکه هر آنچه رئیس قبلی وضع نموده، به حال خود واگذار شود.

و در آنچه نیاز به وضع و تقدیر است و رئیس قبلی بدان تصریح نکرده است، به مدد اصول کلی که او وضع نموده و بدان تصریح دارد، به استنباط و استخراج احکام غیر مصرح مبادرت می‌شود و از اینجاست که ضرورت نیاز به «صناعت فقه» آشکار می‌شود و آن عبارت است از: صنعتی که انسان بتواند به مدد آن، با استفاده از احکام موضوعه و مصرحه (و اصول کلی) به استخراج و استنباط حکم آنچه واضح شریعت به تحدید و بیانش تصریح نکرده است، پردازد و درستی این تقدیر بر طبق غرض شارع، در کلیت دینی است که برای امت خاصی تشریح نموده است و این تصحیح (اجتهادی) و اعتقاد صحیح نسبت به آرای این دین مقدور نیست، مگر آنکه متصف باشد به همه فضائلی که در آن دین پذیرفته شده است و چنین انسانی که اهل استنباط باشد و از فضایل دینی نیز برخوردار باشد، همانا «فقیه» است.

دهم: و چنانچه تقدیر در هر دو بخش آراء و افعال دین باشد، به تناسب آن، صنعت

فقه نیز باید دو جزء داشته باشد؛ یک جزء مربوط به آراء و جزء دیگر در افعال باشد .  
 فقیه در بخش افعال (باید واجد شرایط ذیل باشد):

۱- لازم است به طور مستوفا به همه تصریحات شارع در بخش افعال، آگاه باشد و البته تصریح گاهی ممکن است با قول باشد و یا ممکن است با عملی باشد که واضح شریعت انجام داده است؛ زیرا عملش به جای قولش در همان مورد می نشیند و لازم است بدان عمل نمود .

۲- لازم است فقیه به تمام شرایع و قوانینی که رئیس اول به تناسب زمان خاصی وضع نموده سپس آن را تغییر (و نسخ کرده) داده و به جای آن، حکم و شریعت دیگری تعیین نموده و آن را ادامه داده، آشنا باشد تا در زمان خویش، از حکم اخیر (که نسخ است) پیروی نماید و از منسوخ متابعت نکند .

۳- و همچنین باید با لغت و زبان تخاطب رئیس اول و عادات اهل زمانه او در بکارگیری و استعمالات زبانی خودشان، آشنا باشد و با آنچه در دلالت به طریق استعاره، استعمال شده و در واقع اسم برای چیز دیگری است، آشنا باشد تا (مستعار له و مستعار منه و معنای حقیقی را با معنای مجازی) و چیزی را که برای آن، اسم دیگری به صورت مستعاره به کار رفته، در هنگام تلفظ، با معنای حقیقی آن، اشتباه نگیرد .

۴- فقیه باید از هوش و زیرکی درستی برخوردار باشد تا معنا و مقصود مورد نظر را در استعمال اسامی و الفاظ مشترک به خوبی ادراک نماید و در مواردی که اشتراک در قول است، نیز چنین است .

۵- فقیه باید از هوش و فطانت برخوردار باشد تا در مواردی که لفظ به طور مطلق استعمال شده و مقصود گوینده، اخص (و مقید) است، آن را بفهمد .

و آنچه در ظاهر استعمال در تخصیص و مورد خاص بیان شده؛ ولی مقصود گوینده از آن اعم بوده است و آنچه در تخصیص یا عام و یا مطلق استعمال شده و مرادش همان مدلول ظاهری است ، (فقیه باید به همه این موارد آگاه باشد) .

۶- فقیه باید نسبت به مشهورات و عرف و عادات، شناخت داشته باشد .

۷- او باید توانایی دریافت و فهم متشابهات و متباینات را داشته باشد .

۸- فقیه باید از قدرت تشخیص لوازم موضوعات از غیر لوازم آنها، برخوردار باشد. حصول موارد (هشتگانه) فوق، از راه فطرت صحیح و تجربه عملی (صناعی) میسر است و رسیدن به الفاظ واضح شریعت در همه موارد شرعی با قول و گفتار است؛ همان طوری که وصول به افعال شارع در همه آنچه تشریح نموده است، از راه فعل و عمل او مقدور است نه از راه قول؛ زیرا او بدان نطق نموده است. و این وصول و حصول یا از راه مشاهده (عمل) و شنیدن (قول) از شارع است؛ در صورتی که فقیه در زمان او بوده و مصاحبش باشد و یا آنکه از طریق خبری که از او نقل شده، بدان رسیده است و اخبار از او، یا با خبر مشهور است و یا با خبر موثق (مقنعه) و هر کدام از آن دو نوع، یا مکتوب است و یا غیر مکتوب. و فقیه در بخش آرای وضع شده در دین لازم است که به همه آنچه در بخش افعال است، آگاهی داشته باشد. فقه در بخش عملی دین، مشتمل بر اموری است که جزئیات آن امور کلی هستند که در مجموعه «علم مدنی» قرار می‌گیرند. بنابراین، «فقه عملی» بخشی از علم مدنی است و زیر مجموعه «فلسفه عملی» است و فقه در بخش علمی دین، شامل اموری است که تحت اصول کلی فلسفه نظری قرار می‌گیرد و یا مثال و حکایت آن اموری است که تحت اصول کلی فلسفه نظری قرار می‌گیرد. لذا فقه نظری (علمی) جزئی از فلسفه نظری و تحت پوشش فلسفه نظری و علم نظری قرار می‌گیرد.

یازدهم: و علم مدنی (در اولین کار ویژه خود) از سعادت، بحث و فحوص می‌کند و آن را در دو بخش ارائه می‌نماید:

الف- سعادت‌تی که گمان می‌رود سعادت است، بدون آنکه چنین باشد.

ب- سعادت‌تی که در حقیقت سعادت است و آن، عبارت از چیزی است که به خاطر ذاتش مطلوبیت دارد و هیچ‌گاه برای رسیدن به امر دیگری طلب نمی‌شود و سایر چیزها به خاطر رسیدن به آن، خواسته می‌شوند. هرگاه انسان به چنین سعادت‌تی برسد، از طلب دست می‌کشد و این سعادت در حیات دنیا نیست؛ بلکه در جهان آخرت است و همان است که بدان «سعادت قصوی» گفته می‌شود. اما سعادت‌تی که گمان شود سعادت است، ولی در واقع چنین نیست؛ مثل ثروت و لذات و کرامت و اینکه انسان تعظیم و تکریم شود

یا غیر اینها، از چیزهایی که طلب می‌شود و در این دنیا به دست می‌آید که مردم، آنها را خیرات می‌نامند .

**دوازدهم:** بعد از سعادت شناسی علم مدنی، در مورد افعال و رفتار و اخلاق و شیم و ملکات ارادی به طور جامع و مستوفای فحوص می‌نماید .

**سیزدهم:** سپس روشن می‌نماید که همه موارد فوق، نمی‌توانند در یک انسان متحقق بشوند و یک انسان همه آنها را به کار بندد؛ بلکه تحقق و ظهور فعلی آنها، زمانی است که در جامعه انسانی توزیع شوند و هرگاه توزیع شد، باز امکان ندارد که هر فرد یا گروهی بتواند به مسؤولیتی که به او تفویض شده، عمل نماید، مگر آنکه دیگران هم از راه قیام به انواع مسؤولیتهای خود او را یاری دهند و همچنین آنها هم نمی‌توانند به مسؤولیتشان عمل کنند، مگر آنکه گروه سومی با قیام به انواع مسؤولیتهای خود او را یاری رسانند .

بنابراین ممکن است (امتناع ندارد) بعضی از مسؤولیتهای افراد باشد که بدون همکاری گروههای دیگری که هر کدام به وظیفه‌ای که به آنها واگذار شده است، قابل تحقق نباشد. مثلاً کسی که متصدی امر کشاورزی شده است، کارش به سامان نمی‌رسد، مگر آنکه نجار با او همکاری نماید و چوب شخم‌زنی برایش بسازد و آهنگر با او همکاری کند و آهن شخم‌زنی برایش درست کند و گاودار برایش یک جفت گاو شخم‌زنی پرورش بدهد. علم مدنی بیان می‌کند که با افعال و ملکات ارادی نمی‌توان به مقصود رسید؛ مگر آنکه انواع آن در بین جماعت بزرگی توزیع شود، خواه تک تک آن افعال و ملکات در تک تک جماعتها باشد یا هر کدام، در یک بخشی و طائفه‌ای از جامعه توزیع گردد .

تا در نتیجه تعاون و همکاری بخشها و گروههای مختلف جامعه در مورد افعال و ملکاتی که در آنهاست، در نهایت موجب تکمیل غرض آن جماعت شود؛ همانند تعاون اعضای انسان به وسیله قوایی که در آنهاست برای تکمیل غرض واحد بدن و لازمه این تعاون و همکاری، این است که جماعت‌های انسانی باید در یک محل و مسکن در مجاورت هم زندگی کنند و علم مدنی موظف است، اصناف جماعت‌های مجاور هم در محل واحد را احصا نماید و روشن کند که آن جماعات برخی مدنی هستند و برخی

امتی‌اند و غیر ذلک .

**چهاردهم:** سپس علم مدنی، آن نوع سیر و اخلاق و ملکاتی را که اگر در مدینه‌ها یا در بین امتهای تحقق‌یابند، موجب عمران آنها می‌شود و اهل آن را به خیرات دنیوی و سعادت قصوی در آخرت نائل می‌نمایند، تمیز و تشخیص می‌دهد و آنها را از آن نوع افعال و ملکاتی که چنین کارآیی ندارند، جدا و متمایز می‌سازد .

و در حقیقت، آنچه به واسطه آن می‌توان به سعادت قصوی نائل شد، همانا افعال و سیر و اخلاق و شیم و ملکات ارادی فاضله هستند و تنها همینها خیرات هستند و همینها زیبایی‌های حقیقی هستند و غیر از آنها، افعال و ملکات دیگر، گمان می‌رود که خیر و فضیلت و زیبا هستند؛ در حالی که چنین نیستند؛ بلکه آنها در حقیقت شرور هستند .

**چهاردهم الف:** علم مدنی بیان می‌نماید که افعال و ملکاتی که شأنشان این است که در مدینه یا مدینه‌ها یا امت و یا امتهای توزیع شوند تا با همکاری مشترک تحقق پیدا کنند، تنها با وجود ریاستی امکان‌پذیر است که بتواند افعال و ملکات را در مدینه و در بین امت ایجاد نماید و در حفظ آنها تلاش نماید . تا زوال نیابند و از حیاتشان رخت برنهند و ریاستی که به مدد آن، این سیر و ملکات ایجاد و تحفظ شود، متحقق نمی‌گردد مگر با فن و حرفه و صنعت و قدرتی که از طریق آن، افعال در جامعه ایجاد و حفظ شوند و این حرفه همانا فن پادشاهی و حرفه زمامداری یا هر عنوانی که انسان به جای پادشاه بنامد، می‌باشد.

و سیاست در حقیقت فعل این حرفه است که عبارت است از انجام کارهایی که به واسطه آنها سیر و ملکات در مدینه و در بین امت ایجاد و تحفظ می‌شود و فن پادشاهی تشکیل شده است از معرفت به همه افعالی که زمینه ایجاد سیر و ملکات و سپس حفظ آنها را فراهم می‌آورد.

و ریاستی که عامل ایجاد و تحفظ سیر و ملکاتی که در مدینه یا امت سبب نیل به سعادت قصوی می‌شوند، همانا ریاست فاضله است و حرفه زمامداری که قوام این ریاست بدان بسته است همانا حرفه (فن) زمامداری فاضله است و سیاست ناشی از این فن [هم] سیاست فاضله است و مدینه و امت پیر و این سیاست فاضله «مدینه فاضله» و «امت

فاضله» است و انسانی که جزء این مدینه یا امت می‌باشد همانا انسان افاضل است. و ریاست و فن زمامداری و سیاستی که مقصود از آن نیل به سعادت قصوی یعنی -سعادت حقیقی- نیست بلکه غرضش تحصیل خیر خاصی از خیرات دنیوی است.

همان که توده مردم تصور می‌کنند خیرات هستند -هیچکدام از اینها فاضله نیستند بلکه «ریاست جاهله» و «سیاست جاهله» و «مهنة جاهله» نامیده می‌شوند بلکه اصلاً «مُلک» و پادشاهی نامیده نمی‌شوند زیرا ملک نزد قدما عبارت از مهنة (فن) ملکیه فاضله است و مدینه یا امت پیرو ریاست جاهله به دلیل افعال و ملکاتی که ریاست جاهله در آنها ایجاد نموده، به مدینه جاهله یا امت جاهله موسوم هستند و انسانی که جزء این مدینه [یا امت] است نیز «انسان جاهلی» نامیده می‌شود و این نوع ریاست و مدینه‌ها و امتهای انواع زیادی دارند که هر نوعی به اعتبار غرضی که از خیرات ظنی قصد نموده، نامگذاری شده است که آن خیر یا لذت است یا کرامت و یا ثروت و یا غیر اینهاست و ممکن است فرد یا افرادی که جزء مدینه فاضله هستند با اراده خود یا بدون اراده در مدینه جاهله ساکن باشند که البته آن انسان یا انسانها در این مدینه جزء غریبی خواهند بود همان طوری که اگر اتفاق بیافتد مثلاً یک حیوانی پایش از پای نوعی حیوان پست‌تر از خود باشد و حال کسی که جزء مدینه جاهله است اگر در مدینه فاضله ساکن شود نیز همانند حیوانی می‌ماند که سرش از نوع حیوانی که برتر از اوست، باشد و به همین دلیل انسانهای فاضلی که مجبور شده‌اند به جهت فقدان مدینه فاضله در مدینه‌های جاهله مسکن‌گزینند هرگاه مدینه فاضله تحقق یابد آنها نیازمند هستند که به سوی آن مهاجرت نمایند.

**چهاردهم ب:** و ریاست فاضله بر دو قسم است: ریاست اولی و ریاست تابعه اولی اما ریاست اولی عبارت از ریاستی است که بدو در مدینه یا امت، سیر و ملکات فاضله را ایجاد نماید بدون آنکه پیش از آن وجود داشته باشد و [یا] او آنها را از سیرتهای جاهله به سیرتهای فاضله انتقال داده باشد [بلکه او ابتداء آنها را از طریق وحی دریافت و در مدینه ایجاد کرده است]. مع الوصف کسی که به این نوع ریاست قیام می‌کند رئیس اول است و ریاست تابعه اولی عبارت از ریاستی است که در همه افعالش پیرو ریاست اولی است و کسی که بدان قیام می‌کند «رئیس سنت» و «ملک سنت» نامیده می‌شود و ریاستش

هم «ریاست سنی» است. و فن زمامداری فاضله اولی [از سه عنصر تشکیل شده است: ۱] - از معرفت به همه افعالی که سبب ایجاد سیر و ملکات فاضله در مدینه‌ها و امته‌ها می‌شود. ۲- و حفاظت و نگهداری از آنها در بین مدینه‌ها و امته‌ها و ۳- همچنین حراست آنها برای اینکه چیزی از سیرتهای جاهله به محدوده آنها وارد نشود زیرا آن سیرتها و رفتارهای جاهله برای مدینه‌های فاضله آفت و مرض هستند. وضعیت صناعت طب نیز چنین است که تشکیل شده از معرفت نسبت به همه افعالی که موجب سلامتی در انسان و تحفظ آن و حراست از آن تا مرضی بر آن عارض نگردد.

**چهاردهم ج:** واضح است که طبیعت باید بداند که اضداد در مقابل اضداد مقاومت می‌کنند و همچنین بداند که برودت در مقابل حرارت مقاومت می‌کند و به این نیز آگاه باشد که ماء الشعیر یا خرماى هندی در مقابل یرقان و زردی مقاومت می‌کند و این سه مورد بعضی اعم از بعضی دیگر است.

پس اعم آن این است که اضداد در مقابل اضداد ایستادگی کنند و اخص آنها این است که ماء الشعیر در مقابل یرقان مقاومت کند وقتی می‌گوئیم برودت در مقابل حرارت مقاومت می‌کند این قول حد وسط بین اضداد اعم و اخص است. غیر از اینکه طیب در هنگام معالجه در واقع بدن تک تک افراد را مثل بدن زید و بدن عمر را معالجه می‌کند و در معالجه مرض یرقان زید، به این بسنده نمی‌کند که اضداد در مقابل اضداد و ماء الشعیر در مقابل یرقان مقاومت دارد، مگر آنکه بداند نوع خاص مریضی زید، اخص اموری است که در صناعتش شناخته است. بر این اساس طیب تحقیق می‌کند تا به این نتیجه برسد که آیا مرض زید یرقان است تا لازم باشد با ماء الشعیر با آن مقابله کرد از جهت اینکه شکمش از چیزهای سرد و مرطوب پر بشود. یا اینکه ماء الشعیر موجب تصحیح خلط بدن [خون - بلغم - سودا و صفرا] و تراوش از بدن است و نباید ترک شود - و امثال اینها - شناخت مطلق و اجمالی به اینکه لازم است ماء الشعیر نوشیده - شود کفایت نمی‌کند مگر آنکه بداند چه مقدار از حیث زیادی باید نوشیده شود و چگونگی مقدار مصرف از جهت غلظت و روانی و اینکه در چه زمانی از روز باید نوشیده شود و در چه حالی از احوال فرد مریض باید بدو نوشانیده شود. پس از جهت کمیّت و کیفیت و زمان

مصرف باید اندازه گیری شود. از طرفی طیب قادر به اندازه گیری نیست مگر آنکه مریض را مشاهده و معاینه کند تا تجویزات او متناسب با حال آن مریض باشد و واضح است که اندازه گیری [یعنی تشخیص مرض و تجویز دارو] تنها از راه استفاده از کتابهای طبی که فراگرفته و بر آنها مهارت یافته است و از راه تسلط بر شناخت کلیات و مسائل عمومی که در کتابهای پزشکی ثبت شده، میسر نیست بلکه با قوت دیگر پدید می آید که از راه تمرین و ممارست در اعمال طبابت در تک تک مریضها [بدنهای] و مداومت در مشاهده احوال آنها و تجربه ای که در طول زمان از معاینه و معالجه و پی گیری در مورد هر کدام از مریضها بدست آورده است. بنابر این طیب کامل هنگامی مهارتش تام و تمام است که بتواند به مدد دو قوت کارکرد ناشی از مهارتش را تحقق بخشد: یکی توانایی بر شناخت کلیاتی که اجزاء صناعت طب را به طور مطلق تشکیل می دهند و قدرت بر استیفای آن تا چیزی از نظرش دور نماند. سپس قوتی است که در طول کار طبابت در افراد مختلف تحصیل کرده است.

**چهاردهم د:** و وضعیت فن زمامداری اولی نیز چنین است زیرا در وهله نخست مشتمل بر مسائل کلی است که انجام کارها و مسئولیتهای زمامداری تنها از راه معرفت بدان مسائل کلی و قدرت بر تحقق آنها کافی نیست. بلکه باید از قوت دیگری برخوردار باشد که آن را از تجربه طولانی و مشاهده بدست آورده است و به مدد آن می تواند به تشخیص و تعیین افعال از جهت کمیّت و کیفیت و زمان و سایر چیزهایی که در تقدیر آن مؤثر هستند، پردازد.

و فن زمامداری مشروط به شرایطی است که یا به حسب این مدینه و آن مدینه و یا به حسب این امت و آن امت است و یا به تناسب این فرد و آن فرد است و یا بر حسب حالتی است که حادث می شود و یا عارضی است که در این زمان یا آن زمان پدید می آید. زیرا افعال فن زمامداری صرفاً در مدینه های خاص و موردی متحقق می شود یعنی در این مدینه و آن مدینه یا این امت و آن امت یا در مورد این انسان و یا آن است و قوتی که انسان به مدد آن می تواند شرایطی را استنباط کند که از طریق آنها بتواند افعال را به حسب آنچه در این جمع و آن جمع یا این مدینه و آن مدینه یا این طائفه و آن طائفه یا این طائفه



یا این فرد و آن فرد و به حسب این عارض یا آن عارض در مدینه یا در امت یا در فرد، مشاهده شده، تعیین و تقدیر نماید. قدما این قوت را «تعقل» نامیده‌اند. و این قوه تعقل تنها از راه تحصیل معرفت به کلیات صناعت زمامداری و استیفای کامل آن محقق نمی‌شود بلکه با تجربه طولانی در تک تک موارد بدست می‌آید.

**پانزدهم:** علم مدنی که جزئی از فلسفه است محدود به مواردی است که از آنها فحص می‌شود که شامل افعال و سیر و ملکات ارادی و سایر مسائل کلی و رسوم آنهاست و همچنین رسوم را معرفی و نقش آنها در چگونگی تقدیر جزئیات مشخص می‌کند که با چه چیزی و به چه مقداری قابل سنجش و اندازه‌گیری است اما مع الوصف آنها را بدون تقدیر و وضع بالفعل رها می‌کند زیرا تقدیر بالفعل در حوزه اختیار فلسفه نیست و مربوط به عامل دیگری است. و چه بسا احوال و عوارضی که تقدیر به حسب آنهاست غیر متناهی باشد و احاطه به آنها مقدور نباشد. علم مدنی بر دو بخش تقسیم می‌شود بخشی که شامل «سعادت‌شنایی» است و بیان می‌کند که سعادت حقیقی و سعادت ظنی کدامند و افعال و سیر و اخلاق و شیم و ملکات ارادی کلی که شأنیت آن را دارند که در مدینه‌ها و امتهای ایجاد شوند.

**شانزدهم:** سپس انواع و اصناف فنون زمامداری و ریاستهای غیر فاضله را احصاء می‌نماید که چند نوع هستند. (همچنین) رسوم همه افعالی که در هر کدام از آنها صورت می‌گیرد تا به غرض نهایی که شهروندان تحت آن ریاستها باید بدان نائل شوند، ارائه می‌دهد و بیان می‌کند که افعال و سیر و ملکاتی که غیر فاضله هستند، همانا امراضی برای مدینه‌های فاضله می‌باشند و سیر و سیاستهای غیر فاضله آفت و مرض «فن زمامداری فاضله» هستند. و اما افعال و سیر و ملکاتی که در مدینه‌های غیر فاضله هستند، در حقیقت امراض و آفات مدینه‌های فاضله می‌باشند.

**هفدهم:** علم مدنی سپس تعداد اسباب و جهاتی را که از ناحیه آنها، غالباً ریاستهای فاضله استحاله می‌شوند و ارزشهای مدینه‌های فاضله، به ارزشها و ملکات غیر فاضله تبدیل می‌گردند و چگونگی استحاله آنها را به غیر فاضله نیز بیان می‌کند و همچنین این علم، افعالی را که به مدد آنها، مدینه‌ها و سیاستهای فاضله ضبط و کنترل می‌شوند تا فاسد

نگردند و به غیر فاضله تبدیل نشوند و مسائلی را که به واسطه آنها می توان در صورت استحاله مدینه ها و سیاستهای فاضله به غیر فاضله، آنها را به صحت و فضیلت بازگرداند، احصاء و شناسایی می کند .

هیجدهم: علم مدنی سپس بیان می کند که فن زمامداری فاضله اولی، نمی تواند افعالش را به طور کامل انجام دهد، مگر آنکه به کلیات این صنعت، معرفت حاصل باشد؛ یعنی اینکه فن زمامداری با فلسفه نظری پیوند زده شود . و تعقل با آن همراه شود و آن، عبارت از قوه ای است که از تجربه ناشی از ممارست و تمرین در افعال صنعت در تک تک مدینه ها و امتهای و افراد این جماعت و آن جماعت به دست می آید و این قوه در حقیقت، عبارت است از قدرت بر استنباط درست شرایطی که به مدد آن، می توان افعال و سیر و ملکات را به حسب این جمع و آن جمع، این مدینه و آن مدینه، این امت و آن امت، تقدیر و تعیین نماید یا به حسب زمان کوتاه یا زمان طولانی مشخصی یا به حسب زمان (مطلق) اگر امکان پذیر باشد. و همچنین تقدیر آن به حسب حالتیهای ایجاد شده و عوارض پدید آمده در مدینه یا امت یا در جماعت خواهد بود و این، همان است که سبب تشکیل فن زمامداری فاضله اولی است .

اما ریاست تابعه که ریاستش بر اساس سنت است، بالطبع نیازی به فلسفه ندارد و علم مدنی بیان می کند که بهتر و برتر آن است که در مدینه ها و امتهای رهبران و پادشاهان یعنی کسانی که به صورت متوالی در طول زمان می آیند، واجد شرایط رئیس اول باشند . این علم، چگونگی اعمالی که باید انجام گیرد تا پادشاهان که پشت سر هم می آیند همه برخوردار از فضیلت واحد باشند، ارائه می دهد و اینکه چه شرایطی در فرزندان زمامداران مدینه نایاب است که اگر در یکی از آنها یافت شود، امید آن می رود که او مثل رئیس اول بتواند حاکم شود؛ مع الوصف علم مدنی چگونگی تربیت و بزرگ شدن و همچنین راهها و وسایل پرورش او را برای اینکه پادشاه کامل شود، تبیین می نماید .

و بیان می دارد که ملوکی که ریاستشان جاهله است و بر آیین جاهلیت فرمانروایی می کنند، به کلیات این صنعت و به فلسفه نیازی پیدا نمی کنند؛ بلکه ممکن است هر کدام به مدد قوه تجربی به غرض خود برسند . این قوه تجربی از طریق اعمال و افعالی که به

وسيله آن مقصود تأمین می‌شود، به دست می‌آید. چنین زمامداری هنگامی به خواسته‌های خود از خیرات طنی می‌رسد که از نیروی قریحه ذاتی خبیثی برخوردار باشد. یعنی بر استنباط افعالی قادر باشد که در سایه آن بتواند، افعال مورد نیاز خود را تشخیص بدهد و آنچه در مورد اهل مدینه به کار می‌گیرد. تقدیر و تعیین نماید. بنابراین، حرفه‌ای که او به مدد آن فرمانروا شده است، از اموری تشکیل یافته است که در سایه تجربه تحصیل شده است.

حال چه با تجربه شخصی و یا با تجربه سایر فرمانروایانی که در هدف با او شریک هستند و او از آن تجربه پیروی کرده یا بر آن پرورش یافته است و آنچه خود تجربه نموده و اموری را که به مدد طبع پلید و حيله گرش از آن اصول تجربی استنباط نموده، بر آن افزوده است.

نوزدهم: علم مدنی، سپس مراتب اشیا که در جمله عالم هستند و به طور کلی مراتب همه موجودات را معرفی می‌نماید و از چیزهایی آغاز می‌کند که آخرین مرحله از اجزای عالم هستند و آن، عبارت از چیزهایی است (ماده نخستین و هیولا) که بر هیچ چیز برتری و ریاست ندارند و افعالی از آنها صادر می‌شود که تنها نقش خدمتگزاری دارند و نمی‌توان با آنها ریاست داشت.

و (در سیر تصاعدی) از ماده نخستین، به چیزهایی می‌توان رسید که به طور مستقیم و بدون واسطه بر مرتبه نخست، ریاست دارند و در واقع نزدیکترین مرتبه‌ای هستند که بر آن مرتبه نخست، ریاست دارند. علم مدنی، مراتب ریاست را در این مرتبه معرفی می‌نماید که از چه مراتبی برخوردار است و مقدار ریاست آنها چقدر است و اینکه ریاست در این مرتبه تام و کامل نیست. و لذا هیئتها و قوای طبیعی که از آنها برخوردارند، بقدری نیست که به خاطر آنها ریاستهای مستقل و قائم بالذات به وجود آید؛ بطوری که از ریاستهای دیگری نیاز گردد؛ بلکه (شناخت این مرتبه به گونه‌ای است که) به ضرورت، لازم است که ریاستهایی فوق آن موجود باشد تا آن را تدبیر نمایند و از این مرتبه دوم (علم مدنی) به نزدیکترین مرتبه‌ای که بر آن برتری دارد، بالا می‌رود و در آنجا نیز مراتب ریاست را شناسایی می‌نماید که از چه مراتبی برخوردار است و مقدار

ریاست آن چقدر است و اینکه ریاست در آن تام و کامل نیست و لذا هیئتها و قوای طبیعی که از آن بهره‌مند است آن قدر نیست که بخاطر آنها ریاستهای مستقل بوجود آید بطوری که از ریاستهای دیگر بی‌نیاز گردد بلکه (ساخت آن بگونه‌ای است که) به ضرورت لازم است که ریاستهایی فوق آن موجود باشد تا آن را تدبیر نمایند .

علم مدنی از این مرتبه سوم، به نزدیکترین مرتبه‌ای که بر آن برتری و ریاست دارد، بالا می‌رود و در آنجا مراتب ریاست را شناسایی می‌کند که از چه مراتبی برخوردار بوده و چه مقدار ریاست دارند و اینکه، ریاست آن نیز تام و کامل نیست؛ اگر چه نسبت به ریاستهای قبلی کاملتر است .

و همچنین بیان می‌دارد که هیئتها و قوای طبیعی که از آنها بهره‌مند است، آن قدر نیست که به خاطر آنها، ریاستهای آن قائم بالذات باشد به طوری که از ریاستهای دیگر بی‌نیاز گردد؛ بلکه (ساخت این مرتبه به گونه‌ای است که) به ضرورت، لازم است که ریاستهایی فوق آن موجود باشد تا آن را تدبیر نمایند .

علم مدنی از این مرتبه چهارم نیز به نزدیکترین مرتبه‌ای که بر آن برتری دارد، صعود می‌کند و هر آنچه را در مراتب قبلی شناسایی و بیان می‌کرد به این مرتبه نیز ارائه می‌دهد. پس همواره سیر تصاعدی از مرتبه پایین به مراتب بالاتر که ریاستشان برتر و کاملتر است، ادامه می‌یابد و این چنین سیری از کاملتر به کاملتر از آن، ادامه می‌یابد تا برسد به کاملترین موجودات و بیان می‌کند که هرگاه به مرتبه برتر و به آن موجودی که فی‌نفسه کاملترین است و برترین ریاست را دارد . لازم است که تعداد موجوداتی که در آن مرتبه هستند، کمتر باشد و هر کدام از موجودات در آن، فی‌نفسه از وحدت بیشتری برخوردار باشد و کثرتش اندک باشد و مع الوصف کثرت و وحدتی را که در موجودات هست، تبیین می‌نماید و همواره صعود و سیر تکاملی در نظام هستی ادامه می‌یابد و از مرتبه‌ای از ریاست به مرتبه ریاست بالاتر از آن صعود می‌شود تا بدان مرتبت منتهی شود که در آن مرتبه، جز یک موجود واحد در آن وجود ندارد . که آن موجود، از جهت عددی واحد است و از همهٔ وجوه وحدت نیز واحد است و ممکن نیست که فوق آن ریاستی باشد؛ بلکه رئیسی که در این مرتبه است. تمام هستی مادون خویش را تدبیر می‌نماید و اصولاً

ممکن نیست که خود او را موجود دیگری تدبیر نماید و موجودات مادونش بر او ریاست نمایند. چنین موجودی هیچ‌گونه نقصی در ذات خویش و هیچ وجهی از جوهش ندارد و هیچ کمالی برتر از کمالش و هیچ وجودی برتر از وجودش، امکان‌پذیر نیست. هر آنچه غیر اوست، به یک وجهی از جوه از نقص برخوردار است و نزدیکترین مراتب به او، کاملترین مرتبه‌ای است که بعد از مرتبه او قرار دارد.

**بیستم:** سپس همواره چنین است که (در سیر نزولی) هرگاه از مراتب بالا به مراتب پایین تنزل شود، موجودات در هر مرتبه (پایینتر) از کثرت بیشتر و کمال کمتری برخوردارند و (امر چنین است) تا برسد به آخرین موجود که عبارت از موجودی است که تمام افعالش خدمتگزاری به مراتب بالاست و خود پست‌ترین مرتبه وجود را دارد. (و چیزی از نظر تأخر وجودی از آن پست‌تر نیست) و هیچ‌گاه امکان ندارد که افعالش، افعال ریاست باشد. و اما آن موجود اول یگانه قدیم که هیچ چیز نمی‌تواند بر آن پیشی گیرد؛ به هیچ وجه امکان ندارد که فعلش، فعل خدمتی باشد و اما هر کدام از موجودات متوسط (بین موجود اول و موجود آخر) که در مراتب پایینتر از رئیس اول قرار دارند، افعالشان، افعال ریاستی است که با آنها به رئیس اول خدمت می‌کنند.

علم مدنی (با این هستی‌شناسی) ائتلاف و ارتباط بعضی از مراتب نسبت به بعضی دیگر و انتظام آنها و انتظام افعال آنها و معاضدت آنها را با یکدیگر بیان می‌کند؛ به طوری که با همه کثرت، همانند شیء واحدی هستند که ناشی از نیروی تدبیر آن موجود واحد و جریان آن در همه آنها به قدر وسع و مرتبه وجودی آنهاست و به تناسب جایگاه و لیاقت طبیعی که هر موجودی در هر مرتبه وجودی دارد و به حسب افعال و کار ویژه‌هایی که به آنها واگذار شده؛ اعم از آنکه صرفاً خدمت باشد یا صرفاً ریاست باشد و یا از هر دو برخوردار باشد.

**بیست و یکم:** همین علم مدنی، نظایر این سلسله مراتب هستی را در قوای نفسانی آدمی اخذ می‌نماید.

**بیست و دوم:** بعد از آن، نظایر این سلسله مراتب هستی را در اعضای بدن آدمی اخذ می‌نماید.

**بیست و سوم:** سپس علم مدنی، نظایر این سلسله مراتب را نیز در مدینه فاضله مطالعه می نماید و مقام و منزلت زمامدار و رئیس اول را به منزله خدایی که مدبر اول همه موجودات و همه هستی و همه اصنافی که در آن است، قرار می دهد .

**بیست و چهارم:** سپس در (سیر نزولی) همواره از مرتبه بالا به مرتبه پایین تنزل می شود تا در اقسام اهل مدینه منتهی شود به گروههایی که افعال آنها به گونه ای است که با آنها، نمی توانند ریاست کنند؛ بلکه تنها کارایی خدمت دارند و ملکات ارادی که واجد آن هستند، آنها نیز شأنیت ریاست ندارند و تنها برای خدمت کردن می باشند و طوائف و گروههایی که در مراتب وسط (بین رئیس اول و خدمتگزاران) هستند .

افعال آنها به گونه ای است که با آن، بر فرودستان ریاست می کنند و به مافوق خدمت می کنند (و در سیر تصاعدی) از نزدیکترین مرتبه به نزدیکترین، تا برسد به مرتبه ملک که کاملترین هیئتها و افعال را دارد و به همین دلیل، از کاملترین ریاست برخوردار است تا منتهی شود به مرتبه فن پادشاهی و حرفه زمامداری . و واضح است که این حرفه زمامداری، ممکن نیست که با آن به کسی خدمت کرد؛ بلکه ملکه است که تنها مقام برتر و شأنیت ریاست دارد .

**بیست و پنجم:** سپس علم مدنی از نخستین مراتب که همان مراتب خدمت است، آغاز می کند و به نزدیکترین مراتب ریاست مافوق سیر می کند و این سیر تصاعدی به صورت گفتار و توصیف، همواره از مرتبه پایین به مرتبه بالا ادامه دارد تا به مرتبه ملک و فرمانروای مدینه که شأن ریاست دارد نه شأن خدمت، برسد .

**بیست و ششم:** سپس از این مرتبه، صعود می شود به مرتبه مدبر و پادشاه مدینه فاضله و رئیس اول که از جنس موجودات روحانی است و آن، موجودی است که روح الامین (وعقل فعال) است و همان است که خداوند تعالی به واسطه آن، به رئیس اول مدینه وحی می کند . (در اینجا) به مرتبه آن نظر می شود که از چه مرتبه ای در بین مراتب روحانی برخوردار است .

**بیست و هفتم:** سپس همواره به همین صورت صعودی در تعریف و بیان، سیر می شود تا منتهی گردد به خداوند جل ثنائه و تبیین می شود که چگونه وحی به صورت

سلسله مراتب از ناحیه خداوند به رئیس اول نازل می شود و رئیس اول، به مدد وحی الهی مدینه یا امت و یا امتهای (معموره ارض) را تدبیر می کند و تدبیر او، به هر بخشی از بخشهای مدینه به ترتیب از بالا به پایینترین بخش نافذ خواهد بود .

و علم مدنی تبیین می نماید خدای تعالی همان طوری که مدبر همه عالم است. مدبر مدینه فاضله نیز می باشد (با این تفاوت که) تدبیر عالم به یک صورتی است و تدبیر مدینه فاضله به صورت دیگر می باشد و بین هر دو نوع تدبیر، تناسب وجود دارد و همچنین لازم است که بین اجزای امت فاضله، ائتلاف و ارتباط و انتظام عملی باشد آنچه از ائتلاف و ارتباط و انتظام و همکاری عملی در اجزای عالم وجود دارد ناشی از هیئتهای طبیعی است در حالی که آن ارتباط و انتظام و همکاری عملی در مدینه فاضله و در امت فاضله، ناشی از هیئتها و ملکات ارادی است .

و همان طوری که مدبر عالم، در اجزای آن هیئتهای طبیعی به وجود آورده است که به مدد آنها، ائتلاف و انتظام و ارتباط و همکاری عملی شکل گرفته است، به طوری که با همه کثرت اجزا و کثرت افعال آنها، همانند شیء واحدی می ماند که فعل واحد برای غرض واحدی دارد؛ همین طور مدبر (مدینه) و امت لازم است در نفوس اقسام امت و مدینه، هیئتها و ملکات ارادی را ترسیم و به وجود آورد که آنها را به ائتلاف و ارتباط و همکاری عملی بین اجزاء و ادار نماید تا امت و امتهای با همه کثرت انواع و اختلاف مراتب و کثرت افعال، همانند شیء واحدی بشود که کار واحدی را برای رسیدن به غرض واحدی انجام می دهد .

و اگر کسی در اعضای بدن انسان تأمل نماید، نظیر این سیستم سلسله مراتبی را ملاحظه خواهد کرد و همان طوری که مدبر عالم، به عالم و اجزای آن، به همراه خلقت و غرائزی که در آن تعبیه کرده است، چیزهای دیگری را اعطا نموده است که به مدد آنها، وجود عالم و اجزای آن، بر اساس همان خلقتشان در مدت زمان طولانی باقی و تداوم یابد؛ همین طور مدبر امت فاضله، لازم است چنین عمل کند و شایسته است او به این بسنده ننماید که صرفاً در نفوس آنها، هیئتها و ملکات فاضله ای ایجاد کند تا به مدد آنها، ائتلاف و ارتباط و همکاری عملی ایجاد شود و (بلکه) چیزهای دیگری که سبب ابقاء و

تداوم فضایل و خیرات می‌شود و به‌طور کلی، لازم است که مدبر امت به خداوند تأسی نماید و از آثار و نتایج تدبیر مدبر عالم تبعیت نماید، در آنچه به انواع موجودات عطا نموده و در آنچه از امور غریزی و فطری و هیئتهای طبیعی در موجودات به وجود آورده و در درون آنها تعبیه نموده است؛ به طوری که در هر کدام از انواع و اصناف آن موجود است، به تناسب مرتبه وجودی فرد و جایگاه آن در مجموعه عالم، تمام خیرات طبیعی به او عطا گردیده است. پس، مدبر مدینه و امت نیز باید در مدینه‌ها و امتهای، نظایر آن از جمله صناعات و هیئتها و ملکات ارادی را ایجاد نماید تا تمام خیرات ارادی را در هر کدام از مدینه‌ها و امتهای به تناسب مرتبه و استحقاق آن استیفاء نماید.

... و تا به واسطه آن، جماعت‌های امتهای و مدینه‌ها به سعادت دنیوی و اخروی نائل شوند و به خاطر این، لازم است که رئیس اول مدینه فاضله نسبت به فلسفه نظری به‌طور کامل معرفت داشته باشد؛ زیرا اطلاع از تدبیر خداوند در عالم و تأسی به آن ممکن نیست، مگر از طریق فلسفه نظری. و علم مدنی علاوه بر اینها، بیان می‌کند که همه اینها امکان‌پذیر نیست، مگر آنکه در مدینه‌ها، «ملة مشترک» و دین واحد که آراء و اعتقادات و رفتار و کردار آنها بر محور آن دین هماهنگ شود و انواع و اقسام مدینه‌ها با هم متلف و مرتبط و منتظم شده و با تعاون و تعامل، افعالشان معاضد و مکمل یکدیگر باشد تا به غرض نهایی که همانا سعادت قصوی است، نائل بشوند.